

رابرت ویلسون ویست مدرنیسم

سید سعید هاشم‌زاده



«کل» جمع آوری می‌شود و لانگ شاتی را می‌سازد که تصویری ناب را به تماشاگر می‌دهد، تصویری خیره کننده و همانطور که خود او می‌گوید: «آثار من را از این بابت به کلاژ تشبیه می‌کنند که من قطعات تصویری و شنیداری مختلفی را که شاید در ظاهر هیچ رابطه بی با یکدیگر نداشته باشند کنار هم قرار می‌دهم، دقیقاً مانند یک کلاژ. و اینجاست که این قطعات متفاوت با کنار هم قرار گرفتن صاحب معنی جدید و واحدی می‌شوند.» به قول رابرت برونشتاین: «عواملی که جایگاه ویلسون را به عنوان یکی از بزرگ ترین رویپردازان عصر ما تثبیت کرد.» ویلسون کارگردانی است که از تمام نشانه‌های زمانه خود به صورت شالوده ای استفاده می‌کند تا ایرایی ناب را بیافریند به طوری که استفاده از نقاشی اکسپرسیونیست انتزاعی^۲ و سوپرماتیسم روسی^۳، هینینگ ها^۴ و تئاتر تصادفی، پاپ آرت^۵، مینی مالیسم^۶ و .. در آثار ویلسون آشکار است و همین خصوصیات او را به عنوان یک پلورالیست^۷ (تکثر گرا) پست مدرن مطرح می‌کند. ویژگی مهم یک هنرمند پلورالیسم یا تکثر گرا استفاده از چند سبک و رسانه است بدون اینکه بگوید یکی کاملاً برتر از دیگری است: «تمام عناصری

رابرت برونشتاین اپرای^۱ «جنگل» ویلسون^۲ را اینگونه توضیح می‌دهد: «...تکه پاره شدن خورشید و تقسیم شدنش به سیاره‌ها، همزمان، کودکی را که با ماکت یک شهر کوچک بازی می‌کند و هیولای به گل نشسته بر ساحل آشکار را آشکار می‌سازد. در حالی که کارگران کارخانه بر فراز نردبانی بلند، نزدیک چرخنده‌های غول پیکر، مشغول کارند، گیلگمش نشسته بر صندلی خود سیگار می‌کشد و خدمتکارانی ترسناک و اسرار آمیز و یک شیر خسته به خدمت او ایستاده‌اند. انکیدو ز زمین در ملازمت سلحشوری مسلح در غار خود است. یک شبح پوشیده در نیم تنه ای چسبان و شلوار کشیاف و یک مرد که خود را در درون یک بشکه می‌پزد، یک خارپشت عظیم الجثه و اغفال اسلوموشن انکیدو توسط فاحشه ای روزلب مالیده و این همه در حالی که حیوانات و درختان در عرض صحنه، در هیئتی باشکوه صف کشیده‌اند؛ و در آخرین صحنه صخره و یخ، جایی که دو مرد در نبرد با اژدها همراه شده‌اند.» رابرت ویلسون و اپراهایش یک کولاژ تمام عیار هستند. ویلسون در هر اثرش از عوامل گوناگون به ظاهر متضاد با یکدیگر استفاده می‌کند که تمامی آنها در یک



در کارنامه خود داراست که دومی یعنی هاملت ماشینی از آثار مطرح وی محسوب می‌شود.

تئاتر ویلسون با اینکه فرد گرایانه و شخصی است، عمومی نیز هست. با اینکه داستانی است اما از زبانی بهره نمی‌گیرد همانطور که خود ویلسون می‌گوید: «داستان فقط و فقط، یک عنصر است و نه تنها عنصر ممکن.» و با اینکه دارای تمرکز بر روی تصویر است اما شامل تعدد تصاویری است که در جزئیات از یکدیگر مجزا هستند مانند همان وجه التقاطی پست مدرنیسم و هنر این دوران. دیوید استریت، هنر ویلسون را در مجموع اینگونه تشریح می‌کند: «هنر ویلسون از همان آغاز بر درک مناسبات پیچیده میان نظم و بی‌نظمی استوار بوده است. او معمولاً این موضوع را با انتخاب تصادفی عناصر اجراهای تئاتری خود - گرد آوری بدون قید و پرتنوع در هم و بر همی از تصاویر، کلمات، نورها، اشیاء و سامان دهی آنها در الگوی‌های زیبای چشم نواز و دقیق، پی‌گیری کرده است.»

منابع:

1. کارگردانی تئاتر پست مدرن: آفرینش معنا در نمایش / نویسنده جان میتمور، مترجم صمد چینی فروشان / انتشارات نمایش
2. رویکردهایی به نظریه اجرا / نویسنده آرنولد آرانسون، گرد آوری: علی اکبر غلیزاد / نشر بیدگل
3. گفت و گوی اختصاصی «اعتماد» با رابرت ویلسون کارگردان تئاتر تجربی: با سکوت آغاز می‌کنم / انتشار: ۸۶/۷/۱۵

پی‌نوشت:

۱. رابرت ویلسون آثار خود را یک اپرا می‌داند: «خوب، آثار من همگی اپرا هستند. معنای لاتین کلمه اپرا در حقیقت یعنی یک اثر موسیقایی» (Opus - Works) و آثار من، آثاری موسیقایی محسوب می‌شوند.

2. Robert Wilson
3. Abstract Expressionism
4. suprematism
5. happenning
6. pop art
7. minimalism
8. pluralist
9. Einstein on the Beach (1976)
10. POEtry, (with Lou Reed), 2000
11. Faust (2008)

که به نوعی شکل دهنده درام هستند، به طور کاملاً مساوی و برابر دارای اهمیت و اعتبار هستند.» در آثار ویلسون می‌توان تمامی عناصر بنیادی پست مدرنیسم - گسست، عدم تداوم، انفصال یعنی راهبرد ساختاری ای که فردریک جیمسون آن را وجه التقاطی یک اثر هنری می‌نامد که ایهاب حسن آن را مطرح کرده است، مشاهده کرد و در آثار ویلسون هم این اصول به وضوح دیده می‌شود. اما آثار او دور از شخصیت خود او نیست به طوری که استفاده از معماری داخلی و شخصیت‌های تاریخی از ویژگی‌های اصلی شکل دهنده تئاتر / اپراهای اوست که این دو ویژگی از خصوصیات مورد علاقه شخصی ویلسون است زیرا او در رشته معماری تحصیل کرده و علاقه مند به پژوهش در تاریخ است.

هنگامی که به عکس‌ها یا تکه فیلم‌های باقی مانده از ویلسون می‌نگریم؛ از انیشتین در ساحل^۱ گرفته تا پوینتری^۲ و فاوست^۳؛ بدون اینکه بدانیم این اثر برای ویلسون است بدون شک در آنان مولفه‌هایی مشترک می‌یابیم که ترکیب بندی‌های عظیم و استفاده از رقص مدرن و تکرار شونده و بازی گرفتن از بازیگران آماتور و مردم عادی، طراحی صحنه ویژه و رویایی و پارتیتورهای صوتی می‌یابیم که ذهن ما را به غیر از ویلسون نمی‌تواند به سمت کارگردان مولف دیگری بکشاند. از سوی دیگر نکته ای که در کارگردانی ویلسون به چشم می‌خورد نبود فاصله گذاری به شیوه معمول است که از عوامل تئاتر پست مدرن است. ویلسون حتی دوست ندارد تا منبع پرورشکننده نور تئاترش دیده شود به طوری که تئاترهای او با تئاترهای محیطی که تئاترهای نو و کارگردانان مولفی چون گروتوفسکی از این نوع محیط تئاتری استفاده می‌کنند، متغایر است. تئاترهای او باید در تئاترهای ایوانی یا یک سوپه اجرا شود که شاید ارجاع او برای ارتباط کلاسیک تماشاگر با اثر وی است: «من به رسمیت و فاصله موجود در تئاتر ایوانی علاقه مندم. کار من معمولاً بر حسب فضای دو قطبی درک شده است، جایی که وجود یک طرف نادیده انگاشته می‌شود. شما ریسمان‌ها و چراغ‌ها را نمی‌بینید. من در فضاها دیگر قادر به دیدن نیستم، چشمان من متوجه اطراف می‌شود و با مشاهده شخصی که خود را می‌خاراند از تماشای بازیگر محروم می‌شوم.» (رابرت ویلسون به نقل از لورنس شایر) یکی دیگر از خصوصیات کارگردانان پست مدرن نیز اجرای متون کلاسیک است که توسط اجراهایی در اجرایی تغییر یافته ارائه داده می‌شود. ویلسون نیز آثاری چون فاوست نوشته گوته و هملت ماشینی که نوشته هاینر مولر که نقیضه ای اعتراضی از روی هملت شکسپیر است